

## نقش فلسفه و آموزهای اسلامی در مواجهه با مسائل تعلیم و تربیت با تأکید بر روش شناختی پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت

برزو مولایی پاردۀ<sup>۱</sup>، زهره اسماعیلی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه پیام نور تهران جنوب (نویسنده مسئول)

<sup>۲</sup> عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه پیام نور تهران جنوب

---

### چکیده

هدف اصلی این مقاله تبیین نقش فلسفه و آموزهای اسلامی در مواجهه با مسائل تعلیم و تربیت با تأکید بر روش شناختی پژوهش در فلسفه است. برای دست یابی به این هدف، پژوهش حاضر با راهبرد کیفی و راهکار مطالعات کتابخانه‌ای از روشی با رویکرد تحلیلی-استنتاجی بهره گرفته است. نتایج حاصله نشان می‌دهد که برای تبیین نقش فلسفه و آموزه‌های اسلامی در مواجهه با مسائل تعلیم و تربیت باید رویکردهای روش پژوهی فلسفه تعلیم و تربیت را شناخت. سه رویکرد مهم استنتاجی، تحلیلی و رویکردهای ذیل فلسفه قاره‌ای که هر کدام به نوبه خود دارای تنگناهایی در پیش پای و افق‌هایی در پیش روی فلسفه تعلیم و تربیت دارند که شناخت این تنگناها و افقها می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در این راستا داشته باشد که مقاله حاضر به آن پرداخته است.

---

**واژه‌های کلیدی:** رویکردهای پژوهشی، آموزه‌های اسلامی، فلسفه تعلیم و تربیت.

---

**مقدمه**

امروزه چالش‌های موجود در تعلیم و تربیت یکی از مهمترین مسائلی است که نگاه فیلسوفان و اندیشمندان را به خود جلب نموده است. برای پاسخگویی به مسائل تعلیم و تربیت باید به فلسفه این رشته پرداخت. در کشور ما که کشوری اسلامی است نوع نگاه ما کمی متفاوت تر خواهد بود، لذا باید تعلیم و تربیت را با نگاهی به آیات قرآن کریم، روایات معصومین (س) و سیره عملی پیشوایان دینی بر رسی کرد. با چنین بر رسی می یابیم که اهمیت و جایگاه تعلیم و تربیت در اسلام بسیار بر جسته است. تعلیم و تربیت از مهمترین اهداف انبیا به شمار می رود که هدف آن فقط کمک به پیشرفت های علمی، فنی، هنری و غیره، نیست؛ بلکه مهمترین رسالت آن تربیت معنوی و اخلاقی انسانها و کمک به تعالی همه جانبه آنان است. روشن است، در صورتی چنین تعلیم و تربیتی تحقق می یابد که بر شالوده های مستحکم بنا شده و ریشه در واقعیت داشته باشد. برای بنای استحکام این شالوده باید ابتدا ماهیت فلسفه تعلیم و تربیت را شناخت و این شناخت در صورتی محقق خواهد شد که روشهای پژوهش این دانش را فرا گرفت و فرا گرفتن این دانش مرهون رویکردهایی است که در عالم فلسفه تعلیم و تربیت وجود دارند که در این مقاله به آن ها پرداخته خواهد شد.

**روش تحقیق**

تحقیق حاضر، پژوهشی با راهبرد کیفی، با راهکار مطالعات کتابخانه‌ای و با رویکرد تحلیلی-استنتاجی است. روش تحقیق تحلیلی، با رویکردی استنتاجی استفاده می‌شود تا ضمن تحلیل رویکردهای پژوهشی در فلسفه تعلیم و تربیت و فهم آن، مفروضات زیربنایی تربیت به صورت ضمنی استنتاج شود؛ بنابراین می‌توان این روش را تحلیلی استنتاجی نامید.

**ادبیات تحقیق**

هدف در تعلیم و تربیت: در تعلیم و تربیت هدف به معنای وضع نهایی و مطلوبی است که به طور آگاهانه، سودمند تشخیص داده شده است و برای تحقق آن فعالیتهای مناسب تربیتی انجام می گیرد. بنابر این هدفهای تربیتی دارای سه کارکرد هستند: رهبری فعالیتهای تربیتی، ایجاد انگیزه در فرد، ارائه معیارهایی برای ارزیابی فعالیتهای تربیتی. ویژگی مشترک تمام اهداف تربیتی آن است که این اهداف نتیجه یک یا چند فعالیت تربیتی اند. وجود غایت و هدف در جهان هستی، مورد قبول همه متکلمان و فلاسفه الهی است. آنان این اصل را که هستی دارای هدف و غایتی است پذیرفته اند و نظم حاکم بر طبیعت را دلیل بر وجود ناظمی قادر و آگاه می دانند.

یکی از مسائل مهم در برنامه های تربیتی، تعیین اهداف تربیتی است. توجه به نیازهای انسان که موضوع تربیت است، همواره منبعی مهم و بلکه تنها منبع برای انتخاب و گزینش اهداف تربیتی بوده است. منابعی که در شناخت این نیازها مؤثرند سه دسته اند: علم، دین و فلسفه. هر کدام از این سه مؤلفه در مواجهه با تعلیم و تربیت عملی کارکرد و نقش ویژه ای را دارد که در عین اینکه وابسته به منابع دیگر می باشد می تواند افقی متفاوت برای تعلیم و تربیت ترسیم نماید. آنچه که مسلم است برای استحکام تربیتی انسان و رفع نیازهای وی از هر سه منبع یعنی علم، دین و فلسفه، به تناسب برای وصول به اهداف تربیتی استفاده می گردد؛ اما از آنجا که پرداختن مبسوط به هر سه منبع در فرصت این نوشته نمی گنجد تنها به نقش فلسفه و آموزه های اسلامی در مواجهه با تعلیم و تربیت خواهیم پرداخت.

«فلسفه» با وجود تعاریف مختلفی که برای آن ارائه شده است و علی رغم برداشتهای متفاوت از آن، دارای یک ویژگی مشخص است و آن تجزیه و تحلیل مسائلی است که اثبات آنها به کمک علم و روشهای آزمایشی و تجربی امکان پذیر نیست. روش فلسفی، شیوه ای است عقلی و فیلسوفان همواره با مطالعه انتقادی و دقیق می کوشند تا عقاید آدمیان را در باره کل جهان و از جمله انسان، ارزشیابی کنند و با ارائه چهار چوبی مشخص در باره این امور، افراد را در درک صحیح از جهان و انسان و تنظیم اعمال و رفتارشان یاری دهند. فلاسفه، اساسی ترین نقش را در تدوین مکاتب تربیتی ایفا کرده اند. آنان با ارائه نظام

مشخصی که بر گرفته از نحوه تفکرشان نسبت به جهان، انسان، شناخت و غیره بوده است، در صدد تبیین آرای تربیتی بر آمده اند.

فلسفه و تربیت چنان رابطه نزدیکی با هم دارند که جان دیویی فلسفه را نظریه کلی تربیت می نامد. هر چند عده ای این نظریه را قبول ندارند اما این سخن دست کم ارتباط تنگاتنگ با فلسفه را نشان می دهد. نظر بیشتر متفکران تربیتی بر این است که فلسفه و تربیت از جهات بسیاری با هم ارتباط دارند. در خصوص رابطه فلسفه و تربیت سه دیدگاه کلی وجود دارد: نظر اول این است که تربیت در تدوین نظریه ها، انتخاب موضوعات و حتی روش شناسی<sup>۱</sup> خود از نظریه های فلسفی کمک می گیرد. نظر دوم این است که تربیت شاخه ای از معارف بشری است که می تواند یافته های فلسفه یا اندیشه یک فیلسوف را به کار گیرد و مدلولهایی برای عمل تربیتی از آنها استنتاج کند (بهشتی، ۱۳۷۷: ۳۷). نظر سوم که از اهمیت چندانی هم بر خوردار نیست. مطابق این نظریه بین مسائل تربیتی و مسائل فلسفی رابطه وجود ندارد، زیرا مسائل تربیتی از نوع مسائل فلسفی نیستند.

فیلسوفانی که در پی یافتن حقیقت عالم وجود هستی به تفکر پرداخته اند موجب پردازش نظریه های عمومی در باره، هستی به طور اعم و انسان و جهت حرکت او به طور اخص و ارتباط او با کل هستی شده اند. این نظریه ها گاهی نظریه پردازان تربیتی و زمانی دیگران را به این فکر انداخته است که آنها را به عمل نزدیک کنند. در نتیجه به منظور یافتن بهترین وسیله امکان تحقق اهداف خود به مناسب ترین عرصه آرزو و عمل، یعنی تربیت روی آورده اند. به این ترتیب پرداختن فیلسوفان به مسئله تربیت صرفاً به جنبه نظری محدود نمی شود؛ بلکه آنها پیوسته در قلمرو عمل نیز نقش تعیین کننده ای ایفا کرده اند. در حالیکه فلسفه راهنمای عمل تربیتی است تربیت نیز با تحقیقات خود اطلاعات اساسی برای داوری های فلسفه فراهم می کند؛ به عبارت دیگر تعلیم و تربیت خود را صرفاً محدود به وام گیری و تکرار مطالب و مبانی فلسفی نظام دار سنتی مانند پندار گرایی، واقع گرایی و عمل گرایی نمی کند، بلکه بر مبنای اصول و مبانی این مکاتبه مسائل کلی تعلیم و تربیت را بررسی می کند. این امر پژوهشهای فلسفی در تعلیم و تربیت را عمق می دهد و به آن تشخص و هویت می بخشد (پاک سرشت، ۱۳۸۰). به این ترتیب آنچه یک معلم در فرایند تربیت یا فرایند یاد دهی- یادگیری به عنوان فعالیت های کلاسی انجام می دهد به طور مستقیم با مسائل نظری فلسفی بر خاسته از حیطه های سه گانه معرفت شناسی، هستی شناسی و ارزش شناسی نیستند بلکه علاوه بر آنها شامل مسائل دیگری نیز می شود که خاستگاه های مختلفی دارند؛ اما باید در نظر داشت که بدون توسل به مسائل کلی فلسفه نمی توانیم تبیین درستی از سیاستها و خط مشی های تربیت داشته باشیم یا هدفهای موجود را مورد ارزیابی و نقد قرار دهیم و در نهایت برای فرایند تربیت هدف و روش انتخاب کنیم (ابراهیم زاده، ۱۳۸۹). به همین دلیل است که در مواجهه با مسائل تربیتی به ضرورت باید به نظریات فیلسوفان روی آورد.

همان طور که فلسفه یافته های علوم مختلف را هماهنگ می کند فلسفه تربیتی نیز به تفسیر این یافته ها از لحاظ تأثیرشان بر تربیت می پردازد؛ زیرا نظریه ها و یافته های علمی مستقیماً حاوی مضامینی تربیتی نیستند و بدون باز بینی قبلی از دید فلسفی، امکان کار برد آنها در عمل تربیتی وجود ندارد (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۶۳).

فلسفه تربیت در جستجوی نظریه هایی در باره ماهیت انسان، جامعه و جهان است تا بتواند توسط آنها داده های گاه متعارض پژوهشهای علوم رفتاری<sup>۲</sup> را نظم بدهد و هدفهایی را که تربیت باید دنبال کند و فناوریهایی را که در نیل به آنها می تواند به کار ببرد معلوم کند. فلسفه تربیتی، عقلانی بودن آرای تربیتی، هماهنگی آنها با آرای دیگر و چگونگی کجروی آنها را بر اثر طرز تفکر نا منظم مورد باز بینی قرار دهد. مهمتر از همه، می کوشد تا معانی بسیار متفاوتی را که در تبیین جریان تربیت کار برد دارند روشن کند.

<sup>۱</sup>-Methodology

<sup>۲</sup>-Behavioral sciences

برای اینکه نقش فلسفه در مواجهه با مسائل تربیتی مشخص گردد لازم است با روشها و رویکردهای پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت آشنا شویم. سه رویکرد مهم در پژوهشهای فلسفی به شرح دیل می باشند:

### ۱- رویکرد استنتاجی در تعلیم و تربیت

نحوه ارتباط فلسفه و تعلیم و تربیت نخستین موضوعی بود که در آغاز تکوین رشته فلسفه تعلیم و تربیت یعنی در سال های ۱۹۳۰ مطرح شد (بهشتی، ۱۳۷۷، ۵). آغاز این دیدگاه به زمانی بر می گردد که توسط مربیان و فیلسوفان تعلیم و تربیتی سعی شد عناصر اصلی تعلیم و تربیت- هدف، محتوا و روش- از مکاتب فلسفی استنتاج شود (شعبانی ورکی و همکاران، ۱۳۸۵: ۲۴). جوهره دیدگاه استنتاجی آن است که یک مکتب فلسفی پذیرفته، آن گاه آموزه های تربیتی مربوط به آن استخراج می شود. در این دیدگاه نوعی رابطه یک طرفه از فلسفه به سوی تعلیم و تربیت وجود دارد و فلسفه در واقع زیر بنای عمل تربیتی را تشکیل می دهد. در واقع فلسفه تعلیم و تربیت از این منظر عبارت است از تفسیر متون فلسفی از نظر گاه تربیتی. همچنین پایبندی به اصول منطق و استنتاج قضایای توصیفی و دستوری با استفاده از گزاره های منطقی به ویژه منطق صوری از دیگر ویژگی های بارز در رویکرد استنتاجی است.

این رویکرد که در دهه ۵۰ تا ۶۰ در عالم فلسفه رونق داشت در عالم تعلیم و تربیت از روش قیاسی و استنتاجی به صورت گسترده استفاده می شد که از این دوره به عنوان "دو گرایی ها"<sup>۱</sup> یاد شده است که فرض بر این بود که هر نظام فلسفی، متضمن نظریه ای تربیتی است. در این دوره فلسفه های تربیتی تحت عناوینی چون: پندار گرایی<sup>۲</sup>، واقع گرایی<sup>۳</sup>، عمل گرایی<sup>۴</sup>، وجود گرایی<sup>۵</sup> و نظایر آن مورد توجه قرار می گرفت که هر یک، با توسل به روش استنتاجی، استلزامها و تجویزهایی برای تنظیم مناسب محیط های تربیتی، از جهت اهداف، روشهای کار، فراهم می آورد؛ اما بالاخره به کار گیری روش استنتاجی و قیاسی جهت یافتن دانشهای جدید یا راه حل هایی برای مسائل تعلیم و تربیت، مورد انتقاد بسیاری قرار گرفت که همین تنگنا زمینه را برای ظهور گشت تازه ای در فلسفه تعلیم و تربیت فراهم آورد که خود به تبع گشتی نو در جهان فلسفه آشکار می گردید (باقری، ۱۳۸۹)؛ اما با همه انتقادهایی که بر این رویکرد (استنتاجی) وارد شده است نمی توان در فلسفه تعلیم و تربیت آن را به عنوان یک روش پژوهشی به طور کلی کنار گذاشت بلکه فیلسوفان تعلیم و تربیت به جای طرد کامل این رویکرد با تعیین حدود استفاده مناسب از آن در پژوهش ها می توانند از این رویکرد در خدمت به مسائل تعلیم و تربیت استفاده نمایند به شرطی که اولاً فیلسوفان تعلیم و تربیت این رویکرد را چنان متورم نمایند که احساس شود تنها با تکیه بر بنیان های فلسفی می توان به همه مسائل تعلیم و تربیت پاسخ داد- حتی اگر در مواردی که فقط به کمک علوم تجربی حل مسئله ای در تربیت ممکن باشد از آن اعراض نموده و به فلسفه پناه ببرند و فلسفه را جایگزین علم نمایند- در حالی که بهبود عمل تعلیم و تربیت به هیچ وجه از یافته های علوم تجربی بی نیاز نیست. در ثانی به جای تصور فلسفی با برداشت عرفی در مورد واقعیت، با یاری جستن از ترکیب مقدمه واقع نگر علمی با مقدمه هنجاری به استنتاج و مسائل تعلیم و تربیت همت گمارند.

هنگامی که فلسفه تحلیلی همچون انقلابی در فلسفه تلقی شد، به موازات این تحول، با مقداری تأخیر، در عالم فلسفه تعلیم و تربیت نیز گرایش به سمت فلسفه تحلیلی مورد توجه قرار گرفت.

<sup>۱</sup> -Isms

<sup>۲</sup> -Idealism

<sup>۳</sup> -Ralism

<sup>۴</sup> -Pragmatism

<sup>۵</sup> -Exsistentialism

<sup>۶</sup> - Turn

## ۲- رویکرد تحلیلی در فلسفه تعلیم و تربیت

هنگامی که فلسفه به منزله تحلیل، به مفهومی که در فلسفه تحلیلی قرن بیستم مطرح شده در نظر گرفته می شود، فراهم آوردن دیدگاه کلان هستی شناسی، انسان شناسی، معرفت شناسی و ارزش شناسی و بر رسی آنها در برنامه درسی مورد نظر قرار نمی گیرد؛ بلکه به طور غالب، امکان چنین امری نیز مورد تردید واقع می شود. فلسفه، در این جا تلاشی فکری نیست که بتواند در مورد پدیده های هستی یا پدیده های انسانی دانشی را در اختیار ما قرار دهد، بلکه نقش آن محدود به تحلیل و روشننگری مفاهیم و قضایایی است که در زبان مورد استفاده دانش های تجربی مطرح می شوند و در شکل وسیع تر شامل تحلیل مفاهیم و قضایای مورد استفاده در زبان عادی نیز می شود. بنا بر این با محدود شدن کار فلسفی به تحلیل، فلسفه به طور عمده صبغه زبانی و تحلیلی می یابد (باقری، ۱۳۸۷: ۲۷۲).

در دهه ۱۹۵۰ جنبش تحلیلی در فلسفه سیطره خود را بر فلسفه تعلیم و تربیت در ایالات متحده آمریکا و بریتانیا آغاز کرد. به طور مثال اسنوک<sup>۱</sup> «جنبه های آموزش» خود را در سال ۱۹۷۲ ارائه کرد. او توضیح داد که چگونه فلسفه تعلیم و تربیت مطابق با نظریه های فیلسوفان تحلیلی که در زمینه های آموزشی به بر رسی می پرداختند، قالب ساختاری جدید به خود می گیرد. او فلسفه تحلیلی را به عنوان یک «روش فلسفی» نوشت و زمانی که آن را بر روی جنبه های مختلف آموزشش و پرورش اجرا کردند، مسیر جدیدی در زمینه مشکلات و مسائل آموزش و پرورش ایجاد شد (قیصری ۱۳۹۰: ۱۲۳).

دیدگاه فلسفه زبانی قائل به تحلیل به اضافه مطالعه زبان و مفاهیم است و بدین طریق موضوعی برای فلسفه و اساسی برای نقش انتقادی و ایضاحی فیلسوف فراهم می سازد. تحلیل زبانی در تعلیم و تربیت می تواند سه صورت داشته باشد: الف) تحلیل مفاهیم تربیتی در زبان عادی، ب) تحلیل مفاهیم در زبان متعارف تعلیم و تربیت، ج) تحلیل مفاهیم در زبان فنی و رسمی تعلیم و تربیت. منظور از زبان عادی در این جا، همان زبان مرسوم است که بین مردم جامعه رواج دارد. مقصود از زبان متعارف در تعلیم و تربیت نیز زبانی است که زبان نظریه پردازان و فیلسوفان تربیتی نیست، بلکه زبانی است که مردم عادی در زمینه های تربیتی به کار می برند. شاید بتوان گفت زبان شعارها و استعاره های تربیتی، زبان متعارف تعلیم و تربیت است. همچنین زبان رسمی تعلیم و تربیت ناظر بر زبان اندیشمندان، نظریه پردازان و فیلسوفان تربیتی است. زبانی که در متون تربیتی و محاوره بین متخصصان تربیتی رواج دارد (قیصری به نقل از باقری، ۱۳۸۹).

به طور کلی شاخص ترین فعالیت فلسفه تحلیلی آموزش و پرورش عبارت است از تحلیل مفاهیم. تحلیل مفاهیم در خدمت نقش هموار مهم و سود مند تشخیص کاربرد اصطلاحات است، ابهام ها را می زداید و به طور کلی در صدد روشن ساختن مدعاهاست (کیانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

فلسفه تحلیلی تعلیم و تربیت آن چنان که بریلز (۲۰۰۰) می گوید، چند کار مهم را به انجام رساند نخست: با روی آوردن به روش تحلیل مقبولیت در عالم فلسفه و مشروعیت در عالم تعلیم و تربیت را به ارمغان آورد؛ شیخ دیویی که از پیش بر عالم فلسفه تعلیم و تربیت مستولی بود در هم شکسته شد؛ و رد و انکاری نسبت به رویکرد استنتاجی پیش از خود فراهم آورد. به این ترتیب رویکرد تحلیلی عرصه تازه ای را در فلسفه تعلیم و تربیت گشود؛ اما در گشت دیگری رویکرد تحلیلی نیز در تنگنا قرار گرفت. این گشت در عالم فلسفه تعلیم و تربیت نیز با گشتی در عالم فلسفه قرین بود ظهور دیدگاه های پسا تحلیلی زمینه را برای مطرح شدن دیدگاه هایی از این دست در مواجهه با فلسفه تعلیم و تربیت فراهم آورد. این دوره جدید، تحت تأثیر دو جریان تهاجمی، به ظهور رسید؛ یکی جریانی از درون فلسفه تحلیلی (از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر و کواین) و دیگری جریانی از بیرون آن (رقیب فلسفه تحلیلی) یعنی فلسفه قاره ای؛ اما با همه این انتقادات و تهاجمات درونی و بیرونی بر این رویکرد (تحلیلی) نمی توان آن را به طور کامل از فلسفه تعلیم و تربیت حذف نمود بلکه به وسیله این تنگناها به دنبال افقی جدید گشت که فیلسوفان تعلیم و تربیت وظیفه دارند به جای طرد کامل این رویکرد نیز باید با تحدید حدود آن توانایی این رویکرد

<sup>۱</sup>-Ivan Snook

را مورد ارزیابی قرار دهند تا در محدوده آن حدود، استفاده مناسب از آن را مورد توجه قرار دهند؛ یعنی با تعیین حدود مربوط به رابطه و نسبت رویکردهای روش شناختی می توان نسبت استغنا طلبانه میان رویکردهای مختلف را از میان برد و به جای کثرت گرایی تبیینی از کثرت گرایی تداخلی استفاده نمود که بالاترین سطحی است که فلسفه تعلیم و تربیت می تواند بر روی آن قرار گیرد.

از جمله تفاوت های میان فلسفه سنتی و تحلیلی تعلیم و تربیت را می توان چنین بیان کرد: الف) گروهی فلسفه را به منزله رشته عرضه می کنند و گروه دیگر آن را به منزله روش تعریف می کنند. ب) جهت دوم اختلاف معطوف به رابطه بین نظریه و عمل است. اگر کسی مدعی استنتاج دلالت های تربیتی از دیدگاه فلسفی شود، فلسفه تعلیم و تربیت اساس و سر چشمه عمل تربیتی واقع می شود. نظریه، امر نخست و عمل امر ثانویه محسوب می شود. ج) سر انجام از این بحث می توان نتیجه گرفت که فلسفه سنتی تعلیم و تربیت وظیفه خویش را عرضه احکام تربیتی درجه یک می داند و نه صرفاً تحلیل و وضوح بخشیدن به مفاهیم.

### ۳- فلسفه قاره ای

در اوایل دهه هشتاد یعنی اندکی پس از آن که سالتیس<sup>۱</sup> فلسفه تحلیلی را فراگیر و همه جا گستر نامید انتقادهای اساسی به روش تحلیل زبانی مطرح شد و تحت تأثیر هر یک از جریانهای فلسفه قاره ای، در فلسفه تعلیم و تربیت نیز روشهای پژوهشی ویژه ای مطرح شد از جمله:

الف) پدیدار شناسی: که بر اساس آن فیلسوف تعلیم و تربیت باید به پدیدار شناسی واقعیت های تربیتی بپردازد. این وظیفه به خودی خود نسبت به هر گونه روش گرایی عینیت گرا در رابطه با واقعیت های تربیتی، موضع انتقادی فراهم آورد. پدیدار شناسی با نظر به مفهوم اساسی زیست جهان، فهم و روش خاصی برای بررسی واقعیت های تربیتی فراهم می آورد. بر این اساس عمل تربیتی همواره در جهانی رخ می دهد که ما آن را انتخاب نکرده ایم بلکه در آن قرار گرفته ایم. بنابر این عمل تربیتی باید به منزله فعالیتی در زیست جهان یا افق اجتماعی و تاریخی معین نگریسته شود. فرد در این زیست جهان به منزله فاعل و عاملی است که بر حسب جنبه التفاتی ضمنی عمل می کند و برای شناختن آن باید به جنبه التفاتی مذکور توجه کرد.

ب) نظریه انتقادی نو مارکسیستی: این جریان در برابر فلسفه تعلیم و تربیت سؤلهایی از این قبیل را به میان آورده است که «مفاهیم چه کسی» را باید تحلیل کرد؟ چنین سؤالی حاکی از آن است که مفاهیم زمانی اموری خنثی و غیر تاریخی نیستند که بتوان آنها را به صورت "توصیفی" مورد بررسی تحلیلی قرار داد، بلکه آنها بر حسب دیدگاه ها و منافع گروهی مورد استفاده قرار می گیرند و همواره با بار ارزشی همراهند. به این ترتیب نظریه انتقادی نو مارکسیستی، به روش تحلیلی جدیدی فرا خواند که هدف آن، فاش سازی همین جنبه های ضمنی یا پنهان است.

ج) ما بعد ساختار گرا: دیدگاه ما بعد ساختار گرا نیز متناسب با زمینه های فلسفی خود، روش پژوهش معینی را در فلسفه تعلیم و تربیت وارد کرده است. دیدگاه های روش شناختی فوکو یعنی "باستان شناسی" و "تبار شناسی" در بررسی روابط پیچ در پیچ قدرت و دانش در آموزش و پرورش به کار گرفته شد که با استفاده از روش باستان شناسی فوکو به بررسی مسأله تفکر انتقادی در تعلیم و تربیت پرداخته و مارشال نیز با استفاده از روش تحلیل قدرت فوکو به بررسی فلسفی در خصوص تنبیه در تعلیم و تربیت پرداخته است.

د) ساخت شکنی: در ذیل فلسفه قاره ای روش پژوهش "ساخت شکنی" دریدا نیز الهام بخش انجام پژوهش هایی در فلسفه تعلیم و تربیت شده است که بر حسب آن دریدا به تحلیل و نقد مسائل تعلیم و تربیت پرداخته است.

<sup>۱</sup> -Soltis

<sup>۲</sup> -Hinz

ه) فمینیسم<sup>۱</sup>: جریان دیگری که نمی توان به تأثیر آن در فلسفه تعلیم و تربیت اشاره نکرد، فمینیسم است که به سهم خود در دهه ۸۰ و ۹۰ تحولی را در فلسفه تعلیم و تربیت ایجاد کرد. این تحولف دو جنبه داشت: نخست جنبه جمعیت شناختی آن بود که موجب شد زنانی در عالم فلسفه تعلیم و تربیت وارد شوند و فضای مردانه آن را دگرگون کنند. جنبه دوم نیز مربوط به بعد روش شناختی است. فمینیست های ملهم از جریان های فلسفه قاره ای، به روش تحلیلی انتقاد کردند، از این جهت که در این روش، تمایل بر آن است که مسائل مفهومی، بریده از زمینه های واقعی مورد بر رسی قرار گیرد؛ و همین امر است که بی اعتنایی به جنسیت را به دنبال می آورد.

به این ترتیب ملاحظه می کنیم که با مطرح شدن روش شناسی های سر چشمه گرفته از جریان فلسفه قاره ای، حدود روش شناختی اولیه فلسفه تعلیم و تربیت را که توسط فلسفه تحلیلی تحکیم شده بود در هم شکسته شد که با در هم شکستن حدود و حصارهای اولیه فلسفه تعلیم و تربیت و وارد شدن رویکردها و گرایش های روش شناختی مختلف در آن، کار را به جایی رسانده است که برخی بر آنند که حتی نمی توان از تعریفی قابل قبول برای همگان در مورد فلسفه تعلیم و تربیت و مسائل آن سخن گفت.

با توجه به این که مشخصات رویکردهای ذیل فلسفه قاره ای بیان شد در ذیل به مشخصه های دو رویکرد مهم دیگر در فلسفه تعلیم و تربیت خواهیم پرداخت.

---

<sup>۱</sup> -Feminism

## جدول ۱: تنگناهای پیش پا و افقهای پیش روی فلسفه تعلیم و تربیت در جهان

فلسفه تعلیم و تربیت	تنگناهای پیش پای فلسفه تعلیم و تربیت	افقهای پیش روی فلسفه تعلیم و تربیت	وظایف فیلسوفان تعلیم و تربیت
چالشهای نو خاسته اجتماعی و جهانی	۱- چالش نگاه هزینه-فایده ای دولتها به تعلیم و تربیت و ابزاری شدن تمام عیار علم	استفاده مطلوب از تعلیم و تربیت در جهت تولید ثروت؛ توجه و هزینه کرد دولتها در راه تعلیم و تربیت جهت تولید ثروت بیشتر؛ تأسیس نهادهای مفیدی چون پارک علم و فناوری و...	هشدار در مورد ابزاری شدن علم و بازاری شدن تعلیم و تربیت؛ تلاش برای تغییر نگاه دولتها به تعلیم و تربیت؛ ارائه رویکردی مناسب برای ترسیم نقش تعلیم و تربیت در سود آوری مطلوب؛ توصیه و ارائه چهارچوب مناسب برای سود آور کردن دانش در جهت خدمت به تعلیم و تربیت
	۲- چالش فناورانه: جایگزینی نقش معلم با فناوری آموزشی؛ برجسته شدن آموزش مجازی به جای آموزش حضوری؛ قطع ارتباط ملازمات بدنی دانش آموزان با محیطهای واقعی؛ عدم برخورداری از روابط اجتماعی و تأمین نیازهای عاطفی متریبان	یاری گرفتن از فناوری در جهت خدمت به تعلیم و تربیت؛ دسترسی به منابع معتبر در فضاهای مجازی و...؛ نقش پایدار وسایل کمک آموزشی فناورانه در آموزش و یادگیری؛ امکان ارتباط با جهان پیرامون	گسترش فرهنگ عمومی تعلیم و تربیت برای استفاده مطلوب از فناوری؛ تشویق در یادگیری فناوری به عنوان ابزار تعلیم و تربیت؛ بالا بردن سطح خلاقیت و ابتکار متریبان در جهت تولید فناوریهای روز برای پیشرفت سطح زندگی بشر
	۳- چالش جهانی شدن و بر هم زدن تعادل نسبت میان زبانها و فرهنگهای بومی با زبان و فرهنگ های در حال غلبه	ارتباط زبانی و فرهنگی متناسب با تعلیم و تربیت بشری با جهان پیرامون و استفاده از جنبه های مطلوب آن	تلاش در جهت بومی سازی و تعدیل فرهنگ و تعلیم و تربیت جهانی متناسب با ارزشهای موجود در هر بوم و ارائه چارچوبی هماهنگ با جهان و سازگار با ارزشهای بومی هر جامعه
فرا فلسفه تعلیم و تربیت چیستی ماهیت فلسفه تعلیم و تربیت و روش مورد استفاده در مطالعه تعلیم و تربیت	۱- پدیدار شدن نوعی کثرت گرایی روش شناختی بانتقادات وارد بر الف: رویکرد استنتاجی (عدم دریافت استلزامات مستقیم از مواضع فلسفی برای تعلیم و تربیت؛ چالش در استنتاج نظریات تربیتی از نظامهای فلسفی) ب: رویکرد تحلیلی ظهور جریانات تهاجمی درونی و بیرونی بر فلسفه تحلیلی از طرف خود و فلسفه قاره ای درونی: ویتگنشتاین با دعوت به سکوت پیشگی روش تحلیل فلسفی و کواین با فراهم نمودن نوعی تحلیل فرارونده. بیرونی: به چالش کشیدن روش گرایی و توجه به زبان فلسفه تحلیلی توسط	۱- شناخت روشهای مختلف پژوهش در فرا فلسفه تعلیم و تربیت در جهت تعدیل رویکردهای روش شناختی ۱-۲ از بین بردن نسبت استغنا طلبانه میان رویکردهای مختلف و استفاده از رویکرد کثرت گرایی تداخلی به جای کثرت گرایی تباینی برای ارزیابی از روشهای پژوهش در فرا فلسفه تعلیم و تربیت	ایجاد بینش در خصوص تعیین حدود و ثغور روشهای تحلیلی و استنتاجی به جای طرد آنها؛ ایجاد زمینه در توجیه فیلسوفان تحلیل و عمل در نیاز آنها به رویکرد استنتاجی؛ پرهیز از متورم کردن روش استنتاجی؛ توصیه به ترکیب مقدمه هنجاری با مقدمه علمی برای استنتاجهای تربیتی؛ فراهم آوردن چارچوبی برای تعدیل در رویکردهای روش شناختی



		<p>فیلسوفان قاره ای با شکستن روش شناسی تحلیل گرایان زبانی و ارائه روشهای جدید پژوهشی-۲ مطرح شدن روشهای پژوهشی همچون پدیدار شناسی، نظریه انتقادی و نو مارکسیستی، مابعد ساختارگرا، ساخت شکنی و فمینیسم توسط فیلسوفان قاره ای</p>
--	--	--

**جدول ۲: تنگناهای پیش پا و افقهای پیش روی فلسفه تعلیم و تربیت در کشورهای اسلامی**

وظایف فیلسوفان تعلیم و تربیت	افقهای پیش روی	تنگناهای پیش پای	
<p>۱-توصیه و تجویز کثرتگرایی داخلی به جای کثرت گرایی تبیینی</p> <p>۲-اهمیت دادن و سفارش به اصل همگرایی در داوری</p> <p>۳-فراهم آوردن زمینه گفت و گو، مواجهه نقادی، نقد متقابل، منصفانه و محققانه تعلیم و تربیت اسلامی با تعلیم و تربیت دنیوی</p> <p>۳-توصیه در جهت پرهیز از خود محوری، خود برتر بینی و دیگر نبینی تعلیم و تربیت اسلامی یا دنیوی</p>	<p>۱-در سطح روش شناختی: کثرت گرایی تداخلی به جای کثرت گرایی تبیینی</p> <p>۲-در سطح باورها و یافته ها: کل گرایی ملایم به جای کل گرایی افراطی</p>	<p>۱- تأمل در ماهیت تعلیم و تربیت اسلامی</p> <p>۲-مشخص کردن مرزهای تعلیم و تربیت اسلامی نسبت به تعلیم و تربیت دنیوی</p> <p>۳-نگرش تعارضی میان تعلیم و تربیت اسلامی و تعلیم و تربیت دنیوی (سکولار)</p> <p>۳-تعارضات احتمالی میان کثرت گرایی تبیینی آیینی</p> <p>۴-کل گرایی افراطی که الف: با تصور دایره المعارفی از اسلام و علم دینی که سبب مشکلاتی چون فراهم آوردن نمونه های رقیب برای هر یک از علوم و دانشهای روز می شود و ب: وجود روابط خصمانه بر حسب گفتمان جنگ که موجب دور ساختن دانش از عینیت و بدعت در برابر سنت پیامبر می شود.</p>	<p>فلسفه تعلیم و تربیت در کشورهای اسلامی</p>

## جدول ۳: تنگناهای پیش پا و افقهای پیش روی فلسفه تعلیم و تربیت در ایران

تنگناهای پیش پای	افقهای پیش روی	وظایف فیلسوفان تعلیم و تربیت
<p>۱- فقدان چارچوب روشن برای فلسفه تعلیم و تربیت به منزله هدایت کننده های فعالیت های عملی در عرصه تعلیم و تربیت به دلایل: متمرکز بودن آموزش و پرورش و یکسویه بودن احتمالی این نظام با فعالیت های عملی تعلیم و تربیت</p> <p>۲- بحران در حال ظهور تربیت دینی انتظار نسل پیشین جامعه از نسل جدید در هماهنگی با تربیت اسلامی مورد توجه آنان</p> <p>۳- به کار گیری رویکرد اشباعی که با ساز و کار تلقین و الزام سبب شکل گیری شبه تربیت می شود</p>	<p>۱- ادامه دار بودن تلاش اندیشمندان در ترسیم چارچوب فلسفه تعلیم و تربیت برای توصیف ویژگی های انسان ایده آل فرهنگ جامعه اسلامی- ایرانی هماهنگ با شرایط کنونی کشورهای اسلامی و سازگار با جامعه ایران (دوری از تمرکز گرایی و روابط یکسویه آموزش و پرورش با فعالیت های عملی تعلیم و تربیت و باز نمودن باب تعامل بین مربیان، دانش آموزان و خانواده های آنان در جهت ایجاد تعاملی مناسب بین عمل و نظر؛ استفاده فیلسوفان تعلیم و تربیت از آثار خود به جای نظام تعلیم و تربیت در جهت تحول در نظام تعلیم و تربیت در شکل غیر رسمی)</p> <p>۲- نقد فیلسوفان تعلیم و تربیت از رویکرد اشباعی و فراهم آوردن رویکردی بدیل که مستلزم عامل پنداشتن انسان باشد. (عاملی که دین ورزی و ایمان او از روی فهم و اختیار است نه تلقین و انسان).</p>	<p>۱- تعیین چارچوبی برای آموزش و پرورش در جهت کم کردن تمرکز گرایی- ایجاد تحول در نظام تعلیم و تربیت عمدتاً در شکل غیر رسمی نه از طریق نظام تعلیم و تربیت بلکه از آثار طریق آثار خود با معلمان و دانش آموزان یا اساتید و دانشجویان.</p> <p>۳- فرو کشاندن نقاب زشت و خرافه آلود و عقل گریز از چهره اسلام و نمودار ساختن رخسار معقول و دلپذیر آن برای نسل جدید.</p> <p>۴- تلاش برای یافتن و ارائه رویکردی بدیل به جای رویکرد اشباعی</p> <p>۵- فراهم آوردن زمینه بحث و گفت و گو میان مربیان و متریبان جهت ایجاد تعامل مناسب میان نظر و عمل</p>

## یافته های تحقیق

## مشخصه های معرف رویکرد استنتاجی و رویکرد تحلیلی

الف رویکرد استنتاجی: در این رویکرد نگاه به فلسفه و فلسفه تعلیم و تربیت بدین گونه است که فلسفه مرکب از نظریه های متافیزیکی، اخلاقی و ارزشی و معرفتی تلقی می شود و شاخه ای از دانش و معرفت است و فلسفه تعلیم و تربیت نیز شاخه ای خاص از معرفت تلقی می شود که در اینجا نقش آن (فلسفه) در تعلیم و تربیت: دیدگاه های کلان هستی شناسی، معرفت شناسی و ارزش شناسی مبنا و دلالت های تربیتی از آنها استنتاج می شود، بنا بر این، وجود یک مکتب فلسفی از پیش پذیرفته شده که آموزه های تربیتی از آن استنباط و استخراج شد مفروض است. چپستی فلسفه تعلیم و تربیت و هدف آن در این رویکرد همان تفسیر متون فلسفی از دیدگاه تربیتی و هدف آن کشف و استنتاج اصول، قوانین و نظریه هایی در باره طبیعت انسان، جامعه، جهان و نیز چپستی، چرایی و چگونگی تربیت می باشد. وظایف و کارکردهای فلسفه تعلیم و تربیت نیز در این رویکرد عبارتند از: هدایت اعمال تربیتی، تجویزها و دستورالعمل هایی مبنی بر این که دست اندر کاران تعلیم و تربیت در خصوص تعیین اهداف، محتوا و روشهای تعلیم و تربیت چه باید بکنند و چه نباید بکنند. بنا بر این، این رویکرد به تجویز احکام درجه یک پرداخته و کار کردی توصیفی-دستوری دارد. آن چه که به لحاظ روشی در این رویکرد در فلسفه تعلیم و تربیت مفروض است: پایبندی به اصول منطق و استنتاج قضایای دستوری با استفاده از گزاره های منطقی به ویژه منطق صوری و مقدم بودن نظریه بر عمل (تربیتی) است. روشهای مورد استفاده در فلسفه تعلیم و تربیت در این رویکرد بدین شرح است که

استنتاج به روش قیاس عملی که مقدمه کبری آن یک قضیه ارزشی است که متضمن «باید» است و مقدمه صغری آن یک قضیه توصیفی و نتیجه قیاس عملی است و بنا بر این تجویزی است.

ب رویکرد تحلیلی: در این رویکرد نگاه به فلسفه و فلسفه تعلیم و تربیت بدین گونه است که فلسفه یک روش تلقی شده، دانش به طور غالب محدود به علم تجربی در نظر گرفته شده و فلسفه تعلیم و تربیت یک روش تلقی می شود؛ که در این رویکرد نقش آن (فلسفه) در تعلیم و تربیت: محدود به تحلیل و روشن گری مفاهیم و قضایایی است که در زبان مورد استفاده تعلیم و تربیت به کار گرفته می شود. بنا بر این وجود مفاهیم و گزاره های تربیتی که منتظر تحلیل و روشنگری هستند مفروض است.

چیستی فلسفه تعلیم و تربیت و هدف آن اینگونه است که فلسفه تعلیم و تربیت به معنی تعلیم و تربیت و کشف و تفسیر مفاهیم موجود در گفتار و کردار تربیتی ناظر آن است و هدف آن ایجاد یک مجموعه فراگیر از حقایق مفهومی در باره آموزش و پرورش و نیز مشخص شدن مفاهیم و قضایای تعلیم و تربیت و نحوه کاربرد و استعمال آنها می باشد.

وظایف و کارکردهای فلسفه تعلیم و تربیت: در این رویکرد شاخص ترین فعالیت تحلیلی تعلیم و تربیت، تحلیل مفاهیم است و از به وجود آوردن نظریه های کلی و نظری خود داری می کند. تحلیل و نقد مفاهیم و واقعیت های تربیتی و نقد و بررسی آنها مهمترین وظیفه آن است و کار کردی توصیفی-تحلیلی دارد.

آن چه که به لحاظ روشی در این رویکرد در فلسفه تعلیم و تربیت مفروض است: استفاده از ابزارهای تحلیلی در زمینه های مختلف آموزشی و پرورشی به منظور تحقیق و بررسی روابط داخلی آنها با هم است. تحلیل ماهیت شناخت و دانش انسان از خلال دستاوردهای او- دستاوردهایی که مبتنی بر نظامهای نمادین قانونمند هستند و بنا بر این مقدم بودن عمل (تربیتی) بر نظریه در این رویکرد مطرح است (قیصری ۱۳۹۰).

روشهای مورد استفاده در فلسفه تعلیم و تربیت در این رویکرد تحلیل منطقی که در آن مفاهیم و گزاره ها به واسطه ابزار منطقی نمادین و ارجاع به ساختار منطقی شان وضوح بخشیده می شوند. تحلیل زبانی که به روشن سازی مفاهیم و قضایای تربیتی در سه حیطه زبان عادی، زبان متعارف و زبان رسمی و فنی تعلیم و تربیت می پردازد. تحلیل مفهوم در بافت، بر رسی مترادف کلمات و عبارات، تحلیل بر حسب مفهوم متضاد و بر حسب شبکه معنایی از دیگر فنون در روش تحلیل مفهومی است.

همانگونه که توضیح داده شد فلسفه تعلیم و تربیت در سطح جهانی، در سطح کشورهای اسلامی و نهایتاً در سطح کشور ما ایران با تنگناهایی مواجه است که این تنگناها می توانند افقی را در پیش پای تعلیم و تربیت در هر سه سطح یاد شده قرار دهند که در این راستا وظایف فیلسوفان و اندیشمندان تعلیم و تربیت نقش بر جسته ای را ایفا می کند که در جدوله های زیر تنگناهای پیش پا، افقهای پیش روی و وظایف فیلسوفان فلسفه تعلیم و تربیت در سطوح سه گانه مذکور به تفکیک، به اختصار تشریح می گردد.

با توجه به ضرورت سامان دهی تعلیم و تربیت اسلامی، برخی محققان بر آن شدند کار را از اساس آغاز کنند و نخست «فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی» را سامان دهند، اما به دلیل رویکردهای گوناگونی که به «فلسفه»، «رابطه دین و فلسفه»، «منابع معرفت دینی» و غیره، وجود دارد، رویکردهای مختلفی، درباره «فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی» به وجود آمده است.

اسلامی سازی علوم انسانی، از ضرورت های اجتناب ناپذیر جامعه اسلامی است. با توجه به جایگاه بی بدیل تعلیم و تربیت که خاستگاه اصلی انتشار و توسعه علوم انسانی و پرورش نخبگان جامعه به شمار می رود، ضرورت اسلامی سازی این علوم بیش از حوزه های دیگر احساس می شود. سامان دادن به تعلیم و تربیت اسلامی که راه کاری مهم برای اسلامی سازی علوم انسانی است، نیازمند سامان دادن به زیرساختها و تبیین و توجیه عقلی این نظام براساس مبانی فلسفی و آموزه های اسلامی است که از رسالتهای اصلی فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی شمرده می شود؛ از همین رو، در چند سال اخیر اهمیت تدوین آن به مثابه

شالوده تعلیم و تربیت اسلامی، برای همگان آشکار شده و تلاشهای به نسبت خوبی نیز در این باره صورت گرفته است؛ ولی تا رسیدن به هدف، راهی دشوار در پیش است.

### اهمیت و جایگاه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی

با نگاهی به آیات قرآن کریم، روایات معصومین (س) و سیره عملی پیشوایان دینی در می یابیم اهمیت و جایگاه تعلیم و تربیت در اسلام بسیار برجسته است. تعلیم و تربیت از مهمترین اهداف انبیا به شمار می رود که هدف آن فقط کمک به پیشرفت های علمی، فنی، هنری و غیره، نیست؛ بلکه مهمترین رسالت آن تربیت معنوی و اخلاقی انسانها و کمک به تعالی همه جانبه آنان است. روشن است، در صورتی چنین تعلیم و تربیتی تحقق می یابد که بر شالوده های مستحکم بنا شده و ریشه در واقعیت داشته باشد. از همین رو، سخن گفتن از تعلیم و تربیت اسلامی، بدون اینکه پیش از آن فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را تدوین و تبیین کرده باشیم، شعاری صوری بیش نخواهد بود. اگر همه کتابهای درسی را از آیات و روایات پر کنیم، اما مبانی و شالوده ها اسلامی نباشد، تعلیم و تربیت اسلامی محقق نخواهد شد.

اساساً هر مکتبی، تعلیم و تربیت را براساس باورها و ارزشهای مد نظر خود، تعریف می کند؛ زیرا بی گمان، دیدگاه هر مکتب درباره مربی، متربی، ابعاد و مراحل تربیت، به صورت مستقیم در ابعاد مختلف تعلیم و تربیت، نقش دارد. از همین رو، هرگونه اصلاحات اساسی در نظام آموزشی و تربیتی، به بازنگری در زیرساختهای آن وابسته است، در غیر این صورت، فقط تغییرات محدود و صوری را در پی خواهد داشت. اگر فلسفه و باورهای دینی به منزله مبنا برای تعلیم و تربیت قرار گیرند و در اهداف، فرضیه ها و روشهای پژوهش بازتاب یابند، می توانند در هدایت نگرشها و شیوه های زندگی مردم، به خصوص فراگیران، نقش ایفا کنند. این باورها از طریق تعلیم و تربیت و اثری که بر برنامه ریزی و تعیین اهداف، اصول و شیوه های آموزشی می گذارند، می توانند هم تداوم یابند و هم آثار ژرف و عمیق خویش را بر جامعه، به ویژه مربیان و متربیان، برجای گذارند.

بنابراین، فلسفه تعلیم و تربیت، چارچوبی برای تفکر و تصمیم گیری در باب تعلیم و تربیت فراهم می سازد که بدون داشتن آن، نه میتوان به اندیشه ورزی منسجم درباره مسائل تعلیم و تربیت پرداخت و نه به نحو منسجم به تصمیم گیریهای عملی اقدام کرد. هرگونه تصمیم گیری در این باره که چه بیاموزیم؟ چرا بیاموزیم؟ و چگونه بیاموزیم؟ به جهانی بینی و مبانی فلسفی ما بستگی دارد. چنان که ارزیابی نظام تعلیم و تربیت و شناسایی نقاط قوت و کاستی آن که به اندازه خود تعلیم و تربیت حایز اهمیت است، نیازمند معیارهای ارزیابی دقیق و متقن است که به اتقان و حقانیت مبانی بستگی تام و تمام دارد. مراکز تولید و توزیع علم، به منزله مهد پرورش سازندگان علم، پیش از هر چیز باید به جمع بندی متقن و منطقی درباره مباحث بنیادی و اساسی برسند. بی شک، ساختن چنین بنایی عظیم نیازمند مهندسی دقیق است که در پرتو فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی امکان می پذیرد (محسنی، ۱۳۹۲).

### رویکردهای اثباتی به فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی در جمهوری اسلامی ایران

#### ۱. رویکرد استنتاج از متون دینی و استمداد از فلسفه به مثابه روش و ساختار

رویکرد نخست به فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی این است که برای سامان دادن به آن، فقط باید از فلسفه، به طور کلی و از فلسفه تعلیم و تربیت معاصر به طور خاص، همچون روش و ساختار بهره گرفت. در این رویکرد، به سبب نگاه بدبینانه ای که به فلسفه اسلامی وجود دارد، بر این نکته تأکید می شود که فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی فقط باید از متون دینی، اما با روش عقلی و فلسفی استنتاج شود. پیش فرض اصلی این گروه آن است که متون اسلامی، درعین حال که حاوی مضامین گوناگون تربیتی است، به شکل ساختارمند عرضه نشده است؛ زیرا این متون در درجه نخست، متون دینی است، نه متون تربیتی؛ از همین رو، در تدوین فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، لازم و مفید است که از ابزارها و روشهای مورد استفاده فیلسوفان و

فیلسوفان تعلیم و تربیت، برای تنظیم و ساختار بخشیدن به مضامین تربیتی متون دینی اسلام بهره جوییم (باقری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۹).

در این رویکرد، داد و ستد با فلسفه به طور کلی و با فلسفه تعلیم و تربیت معاصر به طور خاص، محدود به روش شناسی است؛ زیرا جنبه های روشی فلسفه، عینیت و عقلانیت بیشتر و مطمئن تری دارند تا یافته ها و محتواهایی که به کمک این روشها به دست آمده است و به صورت نظامهای فلسفی محض یا فلسفه تعلیم و تربیت مطرح می شوند. براساس همین عینیت و تعمیم پذیری افزون تر روشهاست که می توان نظام فلسفی معینی از نظر یافته ها و محتوا کنار گذاشت، اما به لحاظ روش از آن استفاده کرد. البته، در استفاده از فلسفه به مثابه ساختار و روش نباید از این نکته غفلت کرد که روشهای اندیشه و پژوهش همواره بر پیش فرضهایی متناسب با فلسفه های مربوط به آنها استوار می شوند و روشهای خنثی و فارغ از پیش فرض وجود ندارد (باقری، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۳۰-۳۱).

بر مبنای این رویکرد، فیلسوف تعلیم و تربیت، فارغ از نتایج و مباحث فلسفی، به بحث و چون و چرای عقلی در زمینه زیرساختهای تعلیم و تربیت، مانند اهداف، اصول و روشهای آن می پردازد؛ در نتیجه، فلسفه تعلیم و تربیت یعنی کاربرد روش عقلی و فلسفی برای توجیه و تبیین عقلی تعلیم و تربیت اسلامی با تکیه بر متون دینی.

## ۲. رویکرد استنتاج از فلسفه اسلامی (فلسفه به مثابه منبع استنتاج)

برخی با اعتقاد به اتقان فلسفه اسلامی و ارج نهادن به دستاوردهای فیلسوفان مسلمان، در پی کاربردی کردن این باورها در عرصه های مختلف، از جمله عرصه تعلیم و تربیت اند. در این رویکرد، به آثار و نظام فلسفی فیلسوفان اسلامی، از این دیدگاه که برآمده از منابع اسلامی است، در مقام تنها منبع استنتاج فلسفه تعلیم و تربیت نگریسته شد، دلالتهای تربیتی آن استخراج می شود. این گروه ادعا ندارند فلسفه اسلامی موجود، به صورت کامل و صددرصد اسلامی است؛ پس طبعاً درباره فلسفه تعلیم و تربیت برخاسته از آن نیز چنین ادعای نخواهند داشت. بلکه معتقدند فلسفه اسلامی، به ویژه حکمت متعالیه، برآمده از دغدغه های حقیقت جویانه ای است که در عین مواجهه فعال با اندیشه های فلسفی - عمدتاً یونانی - و استفاده از آنها، بیشترین اهتمام را برای منابع معرفتی مورد قبول اسلام، یعنی وحی، سنت قطعیه، برهان عقلی و شهود عرفانی، داشته است (دینانی، ۱۳۸۳، ص ۱۲-۱۳). به همین دلیل، هم فلسفه اسلامی و هم فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی برآمده از آن را می توان اسلامی نامید.

بنابراین، در این رویکرد، نخست باید نظام معینی از فلسفه های اسلامی مانند حکمت متعالیه را برگزینیم و با مبنا قرار دادن آن، اهداف، محتوا، اصول و روشهای تعلیم و تربیت را مبتنی بر مبانی هستی شناختی، معرفت شناختی، انسان شناختی و ارزش شناختی آن نظام فلسفی ساماندهی کنیم.

## ۳. رویکرد استنتاج از فلسفه اسلامی و استمداد از منابع دینی

در این رویکرد فلسفه اسلامی هم از نظر روش و هم از نظر محتوا به مثابه منبع استنتاج فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی لحاظ میشود، اما برخلاف رویکرد پیشین، اولاً محقق با توجه به برخی نواقص و احیاناً ناخالصی هایی که ممکن است در فلسفه اسلامی وجود داشته باشد، آنها را با معیارها و آموزه های قطعی دین مبین اسلام محک می زند؛ ثانیاً می کوشد، فلسفه تعلیم و تربیت استنتاج شده را به صورت پالایش شده و نابتر به جامعه اسلامی تقدیم کند؛ به بیان دیگر، محقق به سبب سهولت کار، برای تلاشها و دستاوردهای فیلسوفان مسلمان بهای شایسته قایل شده است و نخست به سراغ نظامهای فلسفی موجود می رود، اما با اعتقادی که به برتری وحی و سنت قطعی بر فلسفه دارد، اولاً مواردی را که درخور نقد و تأمل می یابد، با معیارها و آموزه های قطعی دین محک میزند؛ ثانیاً می کوشد، با مراجعه به منابع دینی، افزون بر اعتباربخشی دینی به دریافتهای فلسفی

خود، کمبودها را نیز تکمیل کند و فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی نابتر و کاملتر را با استمداد از منابع دینی سامان بخشد. در این رویکرد استفاده از فلسفه محدود به گردآوری و فرضیه پردازی نیست، بلکه حتی در مقام تبیین و اعتبار بخشی نیز از فلسفه استفاده می شود؛ ولی برای تأمین هرچه بیشتر اعتبار اسلامی یافته های خود، آنها را در معرض قضاوت معیارهای قطعی دین نیز قرار میدهد (محسنی، ۱۳۹۲، ص: ۲۹-۵۶).

### بحث و نتیجه گیری

اساساً هر مکتبی، تعلیم و تربیت را براساس باورها و ارزشهای مد نظر خود، تعریف می کند؛ زیرا بی گمان، دیدگاه هر مکتب درباره مربی، متربی، ابعاد و مراحل تربیت، به صورت مستقیم در ابعاد مختلف تعلیم و تربیت، نقش دارد. از همین رو، هرگونه اصلاحات اساسی در نظام آموزشی و تربیتی، به بازنگری در زیرساختهای آن وابسته است، در غیر این صورت، فقط تغییرات محدود و صوری را در پی خواهد داشت. اگر فلسفه و باورهای دینی به منزله مبنا برای تعلیم و تربیت قرار گیرند و در اهداف، فرضیه ها و روشهای پژوهش بازتاب یابند، می توانند در هدایت نگرشها و شیوه های زندگی مردم، به خصوص فراگیران، نقش ایفا کنند. این باورها از طریق تعلیم و تربیت و اثری که بر برنامه ریزی و تعیین اهداف، اصول و شیوه های آموزشی می گذارند، می توانند هم تداوم یابند و هم آثار ژرف و عمیق خویش را بر جامعه، به ویژه مربیان و متربین، برجای گذارند.

بنابراین، فلسفه تعلیم و تربیت، چارچوبی برای تفکر و تصمیم گیری در باب تعلیم و تربیت فراهم می سازد که بدون داشتن آن، نه میتوان به اندیشه ورزی منسجم درباره مسائل تعلیم و تربیت پرداخت و نه به نحو منسجم به تصمیم گیریهای عملی اقدام کرد. هرگونه تصمیم گیری در این باره که چه بیاموزیم؟ چرا بیاموزیم؟ و چگونه بیاموزیم؟ به جهانی بینی و مبانی فلسفی ما بستگی دارد. چنان که ارزیابی نظام تعلیم و تربیت و شناسایی نقاط قوت و کاستی آن که به اندازه خود تعلیم و تربیت حایز اهمیت است، نیازمند معیارهای ارزیابی دقیق و متقن است که به اتقان و حقانیت مبانی بستگی تام و تمام دارد. مراکز تولید و توزیع علم، به منزله مهد پرورش سازندگان علم، پیش از هر چیز باید به جمع بندی متقن و منطقی درباره مباحث بنیادی و اساسی برسند. بی شک، ساختن چنین بنایی عظیم نیازمند مهندسی دقیق است که در پرتو فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی امکان می پذیرد (محسنی، ۱۳۹۲).

با نگاهی به آیات قرآن کریم، روایات معصومین (س) و سیره عملی پیشوایان دینی در می یابیم اهمیت و جایگاه تعلیم و تربیت در اسلام بسیار برجسته است. تعلیم و تربیت از مهمترین اهداف انبیا به شمار می رود که هدف آن فقط کمک به پیشرفت های علمی، فنی، هنری و غیره، نیست؛ بلکه مهمترین رسالت آن تربیت معنوی و اخلاقی انسانها و کمک به تعالی همه جانبه آنان است. روشن است، در صورتی چنین تعلیم و تربیتی تحقق می یابد که بر شالوده های مستحکم بنا شده و ریشه در واقعیت داشته باشد. از همین رو، سخن گفتن از تعلیم و تربیت اسلامی، بدون اینکه پیش از آن فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را تدوین و تبیین کرده باشیم، شعاری صوری بیش نخواهد بود. اگر همه کتابهای درسی را از آیات و روایات پر کنیم، اما مبانی و شالوده ها اسلامی نباشد، تعلیم و تربیت اسلامی محقق نخواهد شد.

## منابع

۱. باقری، خسرو (۱۳۸۷). در آمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران. چاپ اول، تهران. انتشارات علمی و فرهنگی در فلسفه تعلیم و تربیت، چاپ اول، تهران. مؤسسه نشر ویرایش.
۲. باقری، خسرو ۱۳۸۹. مقاله تنگناهای پیش پای و افقهای پیش روی فلسفه تعلیم و تربیت. چکیده اولین همایش فلسفه تعلیم و تربیت ایران.
۳. بهشتی، سعید (۱۳۷۷). زمینه ای برای باز اندیشی در فلسفه تعلیم و تربیت. چاپ اول، تهران. مؤسسه نشر ویرایش.
۴. پاک سرشت، محمد جعفر (۱۳۸۰). مکاتب فلسفی و آرای تربیتی. تهران. انتشارات سمت.
۵. شعبانی ورکی و همکاران (۱۳۸۵). نقد روش شناسی تحقیقات تربیتی در ایران. فصلنامه تعلیم و تربیت شماره ۸۵، ص: ۴۲-۱۲
۶. دینانی، ابراهیم (۱۳۸۳). عقلانیت و معنویت، تهران. مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۷. محسنی، محمد آصف (۱۳۹۲). مجله پژوهش های تربیتی. - سال پنجم، شماره دوم، پیاپی ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۲۹ - ۵۶

# The Role of Islamic Philosophy and Teachings in Dealing with Educational Issues with a Focus on the Methodology of Research in the Philosophy of Education

Borzu Molaei Parade<sup>1</sup>, Zohreh Esmaeili<sup>2</sup>

*1. Ph.D. candidate of Islamic education, PNU, South Tehran Branch (corresponding author)*

*2. A faculty member and professor of PNU, South Tehran Branch*

---

## Abstract

The main aim of this paper is to explain the role of Islamic philosophy and teachings in dealing with educational issues with a focus on the methodology of research in the philosophy of education. For this purpose, we have used a qualitative strategy and library method with an analytical-deductive approach in this study. The results show that it is important to recognize the methodological approaches to the philosophy of education in order to explain the role of Islamic philosophy and teachings in dealing with educational issues. There are three important deductive, analytical and continental philosophy-related approaches, each of which in turn has shortcomings and horizons ahead of the philosophy of education and recognizing these shortcomings and horizons can play a determining role in this respect, which is the main concern of the present paper.

**Keywords:** research approaches, Islamic teachings, philosophy of education.

---